

حق و قانون در شعر عصر مشروطه

دکتر عباس منوچهری

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

مجتبی روستایی

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

(از ص ۱۱۱ تا ۱۴۵)

چکیده:

فهم ایرانیان عصر مشروطیت از مفاهیم سیاسی، موضوع چالش برانگیزی است که می‌تواند ما را در شناخت بهتر انقلاب مشروطه و علل ناکامی آن یاری کند. "حق" و "قانون" دو مفهوم سیاسی مدرن هستند که در این دوره به دایره مطالبات مردمی وارد می‌شوند. اما چگونگی درک و دریافت ایرانیان از این مفاهیم، موضوعی است که به آن پرداخته‌ایم. شعر عصر مشروطه با تمام ویژگی‌های منحصر به فرد خود، نزدیک‌ترین منبع موجود به فهم عامه ایرانیان در این دوره از مفاهیم سیاسی به‌شمار می‌رود.

واژه‌های کلیدی: حق، قانون، انقلاب مشروطه، شعر مشروطه.

مقدمه:

همگام با تحولات سیاسی و اجتماعی حادث شده در انقلاب مشروطه و آشنایی‌های روزافزون با دنیای متجدد غربی، ادبیات این عصر نیز دچار تغییر و تحول شد. ادبیات (به‌ویژه شعر) در این دوره، متأثر از شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه و ضرورتی که در تغییر این شرایط احساس شد، با طرد سنت‌های پیشین، نقشی نو را در جهت این تغییر عهده‌دار گردید و در خدمت اهداف مشروطیت قرار گرفت؛ به‌گونه‌ای که تا اندازه‌ای جنبه‌های زیباشناختی این ادبیات، مغفول ماند؛ چرا که در این عصر «لغت، تابع معنی» است نه «معنی، تابع لغت».

از یک سو، مضامین موجود در شعر قدما همچون مدایح پادشاهان و بزرگان، تغزلات، اخلاق، فلسفه و تصوّف که در سطح محدودی منتشر می‌شد و به طبقه عالی و عالم ملت، منحصر بود، موجب می‌شد که از بیان مسائل اجتماعی و سیاسی مبتلا به جامعه در شعر پرهیز شود؛ به‌این ترتیب، اثر ادبی ارتباط خود را با واقعیات سیاسی و اجتماعی موجود از دست می‌داد، چرا که منعکس‌کننده مسائل عامه مردم در جامعه نبود؛ از سویی دیگر بیان این مضامین با زبانی مغلق و دشوار، که در دوره پیش از مشروطیت، رواج گسترده‌ای یافته بود، مزید بر علت شده و شعر را به‌کلی از دسترس عامه مردم خارج ساخته و فهم آن را دشوار می‌کرد. از این رو در تقابل با این وضعیت، از یک طرف، لفاظی‌های بی‌مورد و اغلاق و پیچیده‌گویی نویسندگان و شعرای پیشین، که اثر ادبی را همچون کالایی لوکس در انحصار طبقات بالای جامعه و اشرافیت این دوره قرار می‌داد، مورد شدیدترین انتقادهای شعرا و نویسندگان (روشنفکران) این عصر قرار گرفت، و از طرفی دیگر، این شعرا و نویسندگان، خود با نگارش اولین نمونه‌های ساده‌نویسی، در رویکردی اجتماعی، عامه مردم را مخاطب قرارداده، تلاش در همه‌فهمی اثر تولید شده را دارند. از این رو «دوره مشروطه نه تنها آغاز نوعی

واقع‌گرایی سیاسی و اجتماعی در ادبیات، بلکه واقع‌گراترین و اجتماعی‌ترین دوره‌های ادبی ایران است؛ به‌ویژه از نظر انعکاس بی‌کم و کاست مسائل جامعه در ادبیات.» (امین‌پور، ص ۲۹۳)

بیسوادی رایج در جامعه که در آستانه انقلاب مشروطه، دامنگیر اکثریت قریب به اتفاق مردم بود، از یک سو، موجب می‌شد اهمیت کلام منظوم که به خاطر سپردن و نقل آن برای دیگران میسر بود، بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد (خارابی، ص ۱۳) و از سوی دیگر، ناتوانی نثر مطبوعاتی در بیان کامل احساسات سیاسی و اجتماعی، مبلغین آزادی، آنها را وادار می‌کرد که برای تبلیغ اندیشه‌های نوین از شعر - که بهترین وسیله بیان احساسات بوده - یاری جویند، و در واقع، قسمتی از وظایف مطبوعات را بر عهده شعر واگذارند (آرین‌پور، ج ۲، ص ۲۸) تا حدی که سبک شعر این دوره به سبک روزنامه نزدیک می‌شود، به‌طوری که در بسیاری موارد، شعر یا «سخن منظوم» به گزارش بدل می‌شود، «گزارش ساده‌ای از واقعیت» (آجودانی، یا مرگ یا تجدد، ص ۱۶۷)؛ تا آنجا که ادوارد براون می‌نویسد: «موضوعات این ادبیات را از وقایع یومیه و راجع به مسائل معاشی و اجتماعی گرفته‌اند که هر یک از افراد ملت می‌تواند بدون صعوبت درک نمایند و اگر همین اشعار را که از ابتدای انقلاب ایران تا امروز انشاء شده جمع‌آوری کنند، تقریباً تاریخ منظوم انقلاب را تشکیل خواهد داد.» (براون، ص ۶۲)

شعر عصر مشروطه به‌واسطه ارتباطی که با توده‌های مردم می‌گیرد، بیانگر «فهم ایرانیان» از مفاهیم سیاسی و اجتماعی مدرن در این عصر می‌باشد و از آنجا که مخاطبان این شعر، عامه مردم می‌باشند، می‌توان با مطالعه این شعر به فهم ایرانیان از مفاهیم مدرن سیاسی به‌کار رفته در آن دست یافت. در واقع نزدیک‌ترین منبع موجود به فهم عامه مردم در این دوره، شعر است؛ شعری که زبان به زبان می‌گشت و عالی‌ترین مضامین سیاسی و اجتماعی را به توده‌های

مردم منتقل می‌کرد. شاعر این دوره نیز با آگاهی از قوه شعر در جامعه ایرانی به هر طریقی متوسل می‌شد تا پیام خود را به گوش عامه مردم برساند.

چندی است که چگونگی فهم «عامه مردم» و «روشنفکران» این دوره از مفاهیم مدرن سیاسی همچون «حق»، «قانون»، «دولت»، «ملت» و... به موضوع مورد علاقه پژوهشگران مبدل شده است. ماشالله آجودانی از جمله این پژوهشگران است که در کتاب «مشروطه ایرانی» فهم ایرانیان از مفاهیم مدرن سیاسی را مورد ارزیابی قرار داده و به این نتیجه می‌رسد که، از آنجا که تجربه مفاهیم مدرنی همچون «حکومت ملی»، «مجلس ملی»، «حکومت قانونی» و «مشروطه» در تاریخ و پیشینه فرهنگی این کشور موجود نبوده است، لذا ایرانیان نمی‌توانستند چنین مفاهیمی در زبان داشته باشند، چرا که در تاریخ و ذهنیت انسان ایرانی، این مفاهیم راه پیدا نکرده بود:

«انسان ایرانی با چنین ذهن و زبان و تاریخی، آن‌گاه که با مفاهیم جدید آشنا می‌شد، چون تجربه زبانی و تاریخی آن مفاهیم را (که دو روی یک سکه بودند) نداشت، آنها را با درک و شناخت و برداشت تاریخی خود و با تجربه زبانی خود تفسیر، تعبیر و بازسازی می‌کرد و سعی می‌کرد از غرابت و بیگانگی آن مفاهیم جدید، با تقلیل دادن آنها به مفاهیم آشنا یا با تطبیق دادن آنها با دانسته‌های خود، بکاهد و صورتی مأنوس و آشنا از آنها ارائه کند.»
(آجودانی، مشروطه ایرانی، ص ۸)

آجودانی این «عدم فهم درست» را به روشنفکران این دوره نیز تسری می‌دهد و می‌نویسد:

«نه تنها مردم که همان روشنفکران هم، البته با تفاوتی در درک و فهم این مفاهیم جدید، همان محدودیت‌های زبانی و تاریخی را به شکل دیگری داشتند و در برخورد با مدنیت و فرهنگ غرب و در رویارو شدن با مفاهیم جدید، آن

مفاهیم را در مجموع با تجربه زبانی و تاریخی خود و برداشت‌های کم و بیش مشابه می‌فهمیدند و تفسیر می‌کردند.» (همان، ص ۹)

آجودانی معتقد است عمل روشنفکران این دوره در «اینهمانی» مفاهیم نو با مفاهیم به‌کار رفته در سنت اسلامی به تقلیل صورت اصلی این مفاهیم منجر شد. به طوری که «آزادی قلم و بیان» به سادگی به «امر به معروف و نهی از منکر» معنی شد و اساس مشروطیت و حتی دموکراسی به «امرهم شوری بینهم» تعبیر گردید و ساختار «دولت» و «ملت» در مشروطیت بر تلقی «شیعه» از ملت و دولت شکل گرفت و اساس قانونگذاری و قانون نیز در «شریعت» جستجو شد.

آجودانی مطابقت مفاهیم مدرن سیاسی را با اصول سنتی و باورهای دینی مردم (که بعضاً از سوی روشنفکران این دوره انجام می‌شود) و انتقال شکل تطبیق یافته این مفاهیم را به جامعه ایرانی، به «تقلیل مفاهیم» تعبیر کرده و آنرا ناشی از «عدم درک درست» ایرانیان از این مفاهیم ارزیابی می‌کند؛ درحالی که این مطابقت، خود ناشی از شناخت درست جامعه ایرانی و آگاهی از نقش دین در شکل دادن تحولات این جامعه است؛ که این عمل ضرورتاً تخالفی با شناخت دنیای مدرن و مفاهیم سیاسی آن ندارد؛ چرا که با باور روشنفکران این عصر، مطابقت دادن مفاهیم مدرن سیاسی با اصول و ارزشهای دینی، روش مؤثری است که در انتقال این مفاهیم به جامعه ایرانی کمک می‌کند و تنها به این طریق است که می‌توان از غرابت این مفاهیم در جامعه‌ای دینی کاست. از سویی دیگر، "مشروطیت" و "دموکراسی" غربی خواه‌ناخواه در تعامل با فرهنگ و جامعه ایرانی، به «مشروطه‌ای ایرانی»، نه به معنای مورد نظر آجودانی، مبدل می‌شد؛ مشروطه‌ای که با درک درستی از مفاهیم مدرن سیاسی شکل گرفته بود؛ درکی که با بررسی «تجربه تاریخی و زبانی» ایرانیان نمایان می‌شود.

بررسی مفاهیم سیاسی مطرح شده در شعر عصر مشروطه به‌عنوان بخشی از

این تجربه‌های زبانی که از درون تجربه‌های تاریخی^(۱) برآمده است، امکان فهم ایرانیان را از این مفاهیم ممکن می‌سازد؛ فهمی که برآمده از دریافتی درست از این مفاهیم بوده است. با بررسی آثار و نوشته‌های روشنفکران عصر مشروطه می‌توان به درک و دریافت آنها از مفاهیم سیاسی مدرن پرداخت، اما ویژگی‌های خاصی که شعر عصر مشروطه داراست، به خصوص ارتباطی که با مخاطب برقرار می‌کند، چگونگی درک و فهم «عامه مردم» و نه تنها روشنفکران را از مفاهیم سیاسی مدرن مطرح شده، نمایان می‌سازد. «حق» و «قانون» به‌عنوان دو مفهوم عمده سیاسی، بازتاب گسترده‌ای در شعر این عصر می‌یابند. درکی که شاعران این عصر از این دو مفهوم دارا هستند و به توده‌های مردم منتقل می‌کنند، مبتنی بر درکی نو و متفاوت (و نه لزوماً متعارض) با فهم سنتی از این دو مفهوم است. در این مقاله با طرح این دو مفهوم در شعر عصر مشروطه، به چگونگی فهم ایرانیان خواهیم پرداخت.

مفاهیم سیاسی حق و قانون در اندیشه سیاسی غرب:

مفهوم حق:

در دوره پیشامدرن، رابطه‌ای که حق با انسان برقرار می‌کرد، رابطه‌ای «اسنادی» بود، چرا که تعبیر «حق بودن» یا «حق نبودن» به انسان اطلاق می‌شد و براین اساس هر فرد، گروه یا وضعیتی ممکن بود «حق» یا «ناحق» باشد. فلاسفه یونانی و ارسطو در یک نگاه اخلاقی، «درستی»، «نیکی» و «حق» را براساس طبیعت هر چیز تعیین می‌کردند و منظور از حق طبیعی، این بود که آنچه براساس طبیعت خود درست است، چون‌آن‌راه درست زندگی پذیرفته شود.

اما در دوره مدرن منظور از طبیعت، دیگر «طبیعت» ارسطویی (فوسیس) نیست، بلکه منظور، طبیعت و سرشت بشری است و حقوق اجتماعی انسان در

حق طبیعی او نهفته است. به این معنا که انسان اگر دارای حقوق سیاسی و اجتماعی است به این دلیل است که این حقوق به صورت طبیعی به او داده شده است. مهمتر اینکه انسان به دلیل سرشت بشری خود دارای حقوقی می‌شود. مهمترین ویژگی این سرشت، صاحب عقل بودن انسان است. در دوران مدرن با محوریت یافتن سوژه فردی، تعبیر جدیدی از انسان ارائه می‌شود و مفهوم «حق» نیز تابع این تعبیر جدید می‌شود. در این دوره بین انسان و حق، رابطه‌ای «تملیکی» برقرار می‌شود و تعبیر «حق داشتن» در مقابل «حق بودن» دنیای پیشامدرن مطرح می‌گردد. حق، متعلق به انسان انگاشته می‌شود و آدمی براساس قانون طبیعی «صاحب حق» شناخته می‌شود. شخص، خانواده، اقتصاد و... با حق داشتن مشخص می‌شود و بنیان زندگی جمعی - حوزه‌ی عمومی - مدنی براین اساس ساخته می‌شود.^(۲) (منوچهری، مفهوم حق، صص ۱۴۵-۱۴۴ همچنین نک: راسخ، حق و تکلیف در عصر قدیم و جدید، ۷۱۰-۷۰۲)

مفهوم مدرن حق در اندیشه سیاسی در ایران نیز در عصر مشروطه شکل می‌گیرد؛ سابقه دیرپای استبداد و نقش پر قدرت دولت خودکامه در کشور (که در نهاد سلطنت خود را نمایان می‌ساخت) تا پیش از آغاز دوره گذار به نهادهای دولت مدرن در ایران، موجب می‌شد که دولت در فوق طبقات در جامعه قرار گیرد و فعالی مایشاء باشد که کلیه حقوق انسانی (جان، مال، شغل، آزادی و...) در اختیار این دولت استبدادی باشد و اراده این قدرت خودکامه در رأس هر قانونی، این امکان را برای آن فراهم آورد که هر حقی را در انحصار خود بگیرد و همه وظایف را نیز بر عهده داشته باشد. چون مردم اصولاً حقی نداشتند وظیفه‌ای را نیز در برابر دولت برای خود قائل نبودند و این به جدایی دولت از ملت دامن می‌زد. (کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ص ۷)

مفهوم قانون:

با صاحبِ حق شدن انسان، مفهوم «قانون» نیز معنای تازه‌ای به خود می‌گیرد که مهمترین ویژگی آن محدود کردن و ضابطه‌مند نمودن قدرت حکومت می‌باشد؛ حکومتی که مشروعیت اعمال قدرت را بر سایرین بدون اعمال هیچ محدودیتی برای خود قائل بود.

«قانون» به دو معنا در میراث فکری بشر مطرح شده است، یکی به معنای نظم لایتغیری که به سرشت امور مربوط می‌شود (قانون طبیعی)، و دیگری به معنای وسیله‌ای برای ساماندهی زندگی انسانی (قانون موضوعه). البته این دو معنا نه تنها به طور مطلق از یکدیگر منفک نشده‌اند بلکه حتی قوانین نظم‌دهنده به حیات انسانی در بسیاری موارد منشأ در قوانین کیهانی داشته‌اند. وضع قوانین موضوعه در ارتباط مستقیم با دریافت از مقوله قانون طبیعی قرار می‌گیرد و این فهم، خود به مقوله حق طبیعی انسان مربوط می‌شود.

دوران مدرن، گذار از جهانی کیهان‌محور (در دوران باستان) و خدامحور (در جهان مسیحیت و قرون وسطی) به جهانی عقل‌محور و فرد‌محور است. یونانیان باستان، جهان را به منزله نظام کاملی می‌دیدند که اشکال بی‌نهایتی از ممکن‌ها را در قالب طبیعت در اختیار آنان قرار می‌داد. قوانین نیز در نزد آنها زائیده ذهن‌گرایی فردی نبود، زیرا سوژه فردی، جهان را معنی نمی‌کرد، بلکه جهان سوژه فردی را معنی می‌کرد؛ و «قانون» همانا بازتولید نظم کیهان در انسان از طریق شیوه تقلید بود. (جهان‌نگلو، صص ۲۳-۲۲) لذا، قانون، یک نظم هنجاری به حساب می‌آمد؛ هم اخلاقی و هم فیزیکی، که هدایت‌کننده طبیعت (فوسیس) بود. در جهان باستان، حقوق طبیعی انسان بنا به طبیعت تعریف می‌شد اما در دوران مدرن، حقوق طبیعی از تعریف و معنای جدید انسان نشئت می‌گیرد. در دوران مدرن است که با فاصله گرفتن انسان از طبیعت برای چیرگی بر آن با رویکردی

عقلانی، قوانین نیز دیگر طبیعی نیستند؛ و این آزادی اراده انسانها است که مبنای معرفت‌شناختی قراردادهای اجتماعی می‌شود. (همان، صص ۲۷-۲۴)

در حکومت‌های خودکامه پیش از دوره مشروطه در ایران نیز به واسطه «حق نداشتن» مردم و در انحصار گرفتن «حقوق» توسط پادشاه، چارچوبی وجود نداشت که تصمیمات دولت (پادشاه) را محدود و در نتیجه قابل پیش‌بینی کند. «قانون» در این حکومت خودکامه عبارت از اراده پادشاه بود که هر لحظه قابل تغییر بود، و قدرتی بالاتر از این اراده به جهت پاسخگو کردن پادشاه و محاسبه پذیر کردن عملکرد او وجود نداشت. مگر قوانینی که در قالب شریعت به شکل مدون در حوزه حقوق مدنی و کیفری موجود بود و دارای ویژگی‌هایی خاص؛ به این ترتیب که هدف از این قانون تعیین تکالیف متدینین از تولد تا مرگ و وظایف ایشان در برابر خداوند و یکدیگر بود و منبع آن متون مقدس است. روش استنباط احکام، روش‌های متن محور است و داده‌های عقلانی تا آنجا به کار گرفته می‌شوند که به حاکمیت متون لطمه‌ای وارد نسازند. مرجع وضع قانون نیز خداوند است که احکام را به دست فرستاده خود به انسانها تحویل می‌دهد. علمای دینی نیز به منزله جانشینان انحصاری پیامبر با استفاده از متون مقدس، قواعد عام حقوقی را استنباط و با اعمال بر موارد خاص احکام مربوط به آنها را اعلام می‌نمایند. (راسخ، مدرنیته و حقوق دینی، ۱۸) با این حال، اجرای این قوانین و مقررات مادامی بود که دولت در مقابل آن، ممانعتی به عمل نیاورد.

«حق» در شعر عصر مشروطه:

در دوره مشروطه «حق» به عنوان یک مفهوم کلیدی، وارد ادبیات سیاسی این دوره شد و به نحو چشمگیری در شعر این دوره بازتاب پیدا کرد، به گونه‌ای که به عنوان یکی از گسترده‌ترین مفاهیم موجود در شعر این دوره مطرح می‌شود. طرح مفاهیم سیاسی

مدرن در عصر مشروطه که از سوی نویسندگان و شاعران این عصر صورت می‌گیرد گاه بیانگر اصول و مبانی فکری آنهاست و گاه در مواجهه با وضع عینی است که در حال رخ دادن است؛ این مسئله موجب شد تا طرح مفاهیم سیاسی مدرن از سوی شاعران این عصر به صورت‌های متفاوت و در مواجهه با مسائل مختلف صورت پذیرد. لذا لازم است در بررسی این مفاهیم در شعر عصر مشروطه به حوادث و اتفاقات رخ داده در این انقلاب توجه کرد؛ به‌طور مثال، نگاه شاعران به دو مقوله "حق" و "قانون"، متأثر از حوادث و اتفاقات رخ داده پیش از انقلاب مشروطه و پس از ناکامی‌های به‌وجود آمده بعد از آن، بسیار متفاوت است. این مسئله، فهم مدرن این شاعران را از مفاهیم سیاسی مدرن نقض نمی‌کند بلکه بیان نارضایتی از اجرای درست آنها است.

در دوره مشروطه ما با فهم جدیدی از واژه حق روبه‌رو می‌شویم؛ اگر در دوره‌های پیشین رابطه انسان با حق، رابطه‌ای اسنادی بود و «حق بودن» یا «حق نبودن» به انسان اطلاق می‌شد؛ در این دوره این رابطه به رابطه‌ای «تملیکی» مبدل شده و «حق داشتن» انسان به‌عنوان مفهومی جدید وارد شعر این دوره می‌شود. در این دوره، حقوق انسانی افراد از آن‌رو که انسان هستند و واجد حقوقی طبیعی، به رسمیت شناخته می‌شود و در ذیل این حقوق طبیعی، صحبت از حقوق سیاسی و اجتماعی افراد به‌میان می‌آید و اقویاً از دست‌اندازی به حقوق ضعیفاً منع می‌شوند؛ لذا آگاهی دادن مردم نسبت به حقوق از دست‌رفته‌شان به رسالت شاعران این دوره مبدل می‌شود. چنانکه سید اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال) با اعتقاد به برابری حقوق تمام انسانها در بدو آفرینش (حقوق طبیعی)، قرارگرفتن در وضعیت نابرابری امروزی را ناشی از عدم آگاهی انسانها به حقوقشان می‌داند:

ما همه بنده خلاق و مساوی در خلق	آفریده مطلق
چه شد عیان همه در عشرت و ما در آزار	یکسر از جان بیزار
جهت آن است که نبردیم حقوق خود پی	زندگانی شد طی

ورنه ما هیچ نبودیم چنین بی غمخوار روز ما چون شب تار
(اشرف، ص ۶۵۰)

خاوری کاشانی (فخرالواعظین) نیز که در دوره مشروطه در شهر کاشان به
طرفداری از مشروطه، اشعاری را منتشر می‌کرد، که طبق آنها، به اعتبار حقوق
طبیعی انسانها که برآمده از خلقت یکسان و برابر آنهاست، حقوق سیاسی و
اجتماعی یکسانی متصور شده است.

تمام خلق که اندر لباس انسانند به حکم شرع و خرد در حقوق، یکسانند
بلند و کوتاه و پیر و جوان، سفید و سیاه دهی و شهری و زیبا و زشت و بنده و شاه
به خلقت اند چو یکسان ز قدرت یزدان حقوقشان همه یکسان بود بدین برهان
(خاوری، ص ۱۹۳)

ملک الشعراى بهار نیز با اعتقاد به برابری انسانها در خلقت، حقوقی برابر برای
آنها قائل است که هیچ‌کس نباید به غصب آن پردازد و تنها در حکومتهاى
جابرانه و استبدادی است که این حقوق، نادیده انگاشته می‌شود:

دانی که یکسانند نوع بشر اندر حقوق خودی
غصب حقوق خلق در هر نظر باشد ز نابخردی
عدل و مساواتست نعم السیر در مذهب ایزدی
جور و استبدادست بئس الشعار در کیش پروردگار
(بهار، ص ۱۳۱)

مقابله با وضعیت استبدادی که در آن، حقوق انسانی افراد، نادیده انگاشته می‌شود و
نابرابری میان اقویا و ضعفا شدت می‌گیرد، به‌عنوان یک «حق» در شعر این دوره مطرح
می‌شود. در واقع حقوق نادیده انگاشته شده توسط دستگاه استبدادی به شاعر این
جسارت را می‌دهد که «حق» اعتراض به این وضعیت و تلاش در جهت تغییر را برای
خود متصور باشد. چنانکه وحید حق مبارزه با ظلم و ستم دستگاه استبدادی را برای
مردم تحت ستم این چنین بیان می‌کند:

برشما زین مستبد از بس که استبداد رفت هستی و ناموس و جان و مالتان بر باد رفت
از میان رفتند از بس بر شما بیداد رفت شیر مردان را مگر مردانگی از یاد رفت
(وحید، ص ۵۹۸)

او در جایی دیگر با شدت تمام خواستار احقاق حقوق مردم مشروطه‌خواه
بدون هیچ سؤال و جوابی می‌شود:

باید به جان و دل گفت امروز ترک سر در پهنه نبرد گرایید با شتاب
توقیف کرد گمرک و کشتی هر آنچه بود با سیم برق کرد به دولت چنین خطاب
کایدون حقوق ملت مشروطه‌خواه را بایست رد نمودن بی گفت و بی جواب
(همان، ص ۶۱۸)

آگاهی به «حق داشتن» مردم است که موجب می‌شود که اعاده حقوقی که تا
پیش از این نادیده انگاشته شده بود به خواستی عمومی تبدیل شود؛ چنانکه
عشقی «خواست» مردم را در برون رفت از وضع «زبردستی» مهم ارزیابی می‌کند:
گفتم ای بانو: این ملت قرنیست درست زبردست است! مرا چیست گنه، گفت: ای سست
زبردستی و زبردستی تو در کف توست دست بسته نشد آن مرد که دست از جان شست
هرگز از دست نرفت آنکه زبردستی خواست (عشقی، ۳۲۴)

وحید در بسیاری موارد داستان کاوه و ضحاک را دستمایه تحریک و تشویق
مردم برای اتحاد و اتفاق جهت مقابله با استبداد قرار می‌دهد:

ای فریدون زادگانِ جم نژادِ کاوه پور حکمرانِ ظلم کیش از جان خود دارید دور
چند این ضحاکِ بیگانه کند بر خویش زور پوست از شیران بدرد اتفاق خیل مور
(وحید، ص ۵۹۸)

عارف نیز به این معنی اشاره دارد:

به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک گرفت داد دل خلق کاوه حداد

(عارف، ص ۲۸۳)

بهار نیز وضعیت استبدادی را غیرقابل تحمل و امید به احقاق حقوق ملت را

از سوی شاه عبث دانسته و خواستار فکری دیگر در این رابطه می‌شود:

شاه یکدل نشد و کار، هبا گشت و هدر
مَلتِ خسته، در این مرحله کن فکر دگر
پای امید منه بر در شاهِ خودسر

(بهار، ص ۱۲۷)

در تمامی این ابیات آنچه از حق مراد می‌شود مفهوم تملیکی حق می‌باشد؛ زیرا در این اشعار، فراتر از اینکه انسانها «به حق» هستند و در مسیر راستی و درستی حرکت می‌کنند، بخاطر تعدی و تعرض به حقوق افراد است که حکم به مبارزه برای احقاق آن داده می‌شود. مبارزه برای احقاق حق، مبارزه‌ای ستایش‌انگیز است و شعرای این دوره نیز با این کار به تشویق مردم برای پیگیری حقوقشان اقدام می‌نمایند؛ چنانکه فرخی می‌نویسد:

در بر بیگانه و خویشند دایم سرفراز بهر حق خویش آن قومی که پا بفشرده‌اند

(فرخی، ص ۳۵)

بهار نیز می‌گوید:

به جستجوی حقوق میان بستید باز جان بداندیش را ز کینه خستید باز
جیش ستبداد را به هم شکستید باز به فرگیهان خدای ز غم برستید باز

(بهار، ص ۲۵۹)

وحید نیز مردم اصفهان را به پاس تلاش برای احقاق حقوقشان می‌ستاید:

هاتف غیرت به اهل اصفهان دارد خطاب کای حمایت پیشگان حق و یاران صواب
حامیان دین و انصار کتاب مستطاب وی شده بیدار درپاس حقوق خود ز خواب
همّت مردانه کردید ای شما را آفرین

(وحید، ص ۵۹۷)

وحید در بیت اول این شعر به جنبه اسنادی مفهوم حق می‌پردازد و در بیت دوم

، جنبه تملیکی آن را مورد توجه قرار می‌دهد. او پاسداری از حقوق را مبارزه‌ای «بر حق» معرفی می‌کند؛ گویی که «حق داشتن» افراد در ذات خود «حق بودن» آنها را نیز به اثبات می‌رساند.

سستی و بی‌عملی، در این دوره، به‌عنوان عاملی در جهت تزییع حقوق ملت و همچون حکمی به‌دست غارتگران برای غارت اموال مردم معرفی می‌شود؛ فرخی در همین زمینه خطاب به مردم می‌گوید:

غارت غارتگران شد مال بیت‌المال ما با چنین غارتگری وای بر احوال ما
 إذن غارت را به این غارتگران داده‌ست سخت سستی و خونسردی و نادانی و اهمال ما
 (فرخی، ص ۲۰)

لذا او پافشاری بر حقوق را ضرورت دستیابی به آن می‌داند:

پافشاری پی حق خود اگر ملت داشت مال او غارت یک دسته عیاش نبود
 (همان، ص ۴۳)

جهل و ناآگاهی نیز عاملی در جهت پامال شدن حقوق ملت به‌شمار می‌رود؛ از این رو ضرورت کسب علم دانش برای آگاهی و محافظت از حق، مورد اشاره شاعر این دوره قرار گرفته است؛ چنانکه فرخی در بیت زیر ضمن صحبت از «حقوق سیاسی» مردم بر این مسئله تأکید دارد:

توده ما فاقد حقوق سیاسی ست تا نشود جهل به علم مبدل
 ما همگی جاهل و ز دانش محروم پیر و جوان، شیخ و شاب، کامل اکمل
 (همان، ص ۳۹)

امیری نیز بر این مفهوم تأکید می‌کند:

غرض ز علم چه؟ واقف به حال خود گشتن که از چه روی گرفتار درد و رنج و بلاست
 غرض ز علم چه؟ پی بر حقوق خود بردن که از چه دستخوش و پایمال جور و جفاست
 (امیری، ص ۹۹)

اگر تا پیش از مشروطه مردم به مرحمت پادشاه چشم داشتند که به احقاق حقوق

آنها بپردازد، در این دوره از مردم خواسته می‌شود که خود رأساً به این کار بپردازند، که البته پیش زمینه چنین حرکتی، آگاهی به حقوق از دست‌رفته است. چنین است که بهار، عدم وقوف افراد را به حقوقشان موجب نادیده گرفتن آن از سوی دیگران می‌داند:

کند قبیله دیگر حقوق او پامال هر آن قبیله که بر حق خویش واقف نیست

(بهار، ص ۱۱۵۹)

وحید نیز غفلت ایرانیان را در از دست رفتن حقوقشان مورد تأکید قرار داده:

اهل جهان به جنگ و جدل گشته سرفراز ایرانیان فکنده‌سرنند و قمارباز
کوتاه دست چون نشود از حقوق خویش؟ قومی به آس و نرد شده دستشان دراز

(وحید، ص ۴۲۱)

انقلاب مشروطه امیدهای فراوانی را نزد شاعران معاصر این انقلاب به‌عنوان حرکتی در جهت احقاق حقوق مردم و به‌سرآمدن دست‌اندازی‌های به حق مردم، ایجاد می‌کند؛ امیری پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه از سلطنت، از کسب حقوق ملت خبر می‌دهد:

بیا که ملت ایران حقوق خویش گرفت شبان دادگر از چنگ گرگ میش گرفت
چنان موازنه با عدل شد که یکسر مو نه کم گرفت به میزان حق نه بیش گرفت

(امیری، ص ۱۰۷)

صحبت از «حقوق ملت ایران» در بیت اول به مفهوم حقوق سیاسی و مدنی افراد است که معنای جدید «حق» از آن مراد می‌شود و در مقابل، منظور از «حق» مطرح شده در بیت دوم، راستی و درستی است. بهار نیز با در نظر گرفتن مفهوم جدید حق، از مطالبه مجاهدان مشروطه‌خواه به «حقوق بزرگ» تعبیر می‌کند:

همه به راه وطن داده جان خویش ز دست همه به یاد وطن کرده خون خویش هدر
همه دویده پی جستن حقوق بزرگ به چشم، پیل دمان و به کام، ضیغم نر

(بهار، ص ۱۶۸)

او در جایی دیگر، حرکت مجاهدان را در مقابله با استبداد صغیر

محمدعلی‌شاه، حرکتی در جهت احقاق حقوق غصب شده می‌داند:

در خطهٔ مرد خیز تبریز	سر بست میان، گزیده ستار
از کشور رشت نیز برخاست	آوازهٔ حضرت سپهدار
صمصام برآمد از صفاهان	سید عبدالحسین از لار
از شاه حقوق خویشان را	کردند طلب به جهد بسیار

(همان، ص ۱۵۶)

تأسیس مجلس شورای ملی نیز به‌عنوان نهاد قانونگذاری و برآیند انقلاب مشروطه، امیدواری‌هایی را در جهت احقاق حقوق خلق برمی‌انگیزد؛ چنانکه اشرف، این مزده را به مردم می‌دهد که با تأسیس مجلس، پی‌گیری حقوق غصب‌شدهٔ سابق ممکن می‌گردد:

اهل ایران را ازین مجلس بشارت می‌دهم
 مژده بر ارباب انواع تجارت می‌دهم
 خلق را اندر حقوق خود جسارت می‌دهم
 این بشارت را به ملت با حرارت می‌دهم

(اشرف، ص ۵۵۱)

امیری نیز خطاب به مجلس می‌گوید:

تا تو برپایی در این کشور نرنجد آشنا	تا تو برجایی در این سامان نفرساید غریب
کس نباشد زین سپس از جور دیوان در شکنج	کس نماند بعد ازین از عدل سلطان بی‌نصیب
نالۀ مظلوم آید تا به تخت شهریار	راز محبوبان شود یکباره پیدا بر حبیب
شومی بیداد و جور آید عیان بر دادگر	حالت بیمار گردد آشکارا بر طبیب

(امیری، ص ۵۴)

از طرف دیگر، مخالفت مستبدین، با مشروطه‌خواهی مردم به مبارزه با حق

ملت تعبیر می‌شود؛ چنانکه اشرف می‌نویسد:

حق ما دستخوش مردم بی پا و سر است شه مگر بی خبر است
(اشرف، ص ۶۸۳)

طرح مفهوم «حق» از سوی شاعران عصر مشروطه در مواجهه با وضعیت عینی جامعه، متفاوت است. پیش از انقلاب مشروطه و در جریان این انقلاب، در مواجهه با وضعیت استبدادی آنچه بیشتر مورد توجه شاعران این عصر قرار می‌گیرد آگاهی دادن مردم به حقوقشان و تشویق و تحریک آنها در جهت احقاق حقوق از دست‌رفته است؛ اما با وقوع ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های پس از انقلاب مشروطه که به تجاوز نیروهای بیگانه به کشور نیز منتهی می‌شود، تمام امیدهای پاس‌داشتن حقوق و اعاده آن به یأس مبدل می‌شود و سخن از حقی است که از دست‌رفته؛ چنانکه عارف در تصنیفی چنین می‌گوید:

در حقوق خویش نعره‌ها زدیم کس نگفت که این (خدا) ناله از چه جاست
هان چه شد که فریاد می‌کند پس حقوق بین‌الملل کجاست

(عارف، ص ۳۸۰)

اشرف نیز می‌نویسد:

مستبدین به چه اسمی چو هجوم آوردند حق ملت همه با ظلم پنجه افشردند
مال ملت بر بودند و زدند و خوردند آنچه بردند دلیرانه بگویم یا نه؟

(اشرف، ص ۳۹۴)

باید که خاک ایران اشغال گردد این طور باید حقوق ملت پامال گردد این طور

(همان، ص ۳۷۹)

یکی از مضامین عمده در شعر دوره مشروطه، توجه به حقوق اجتماعی کارگران و دهقانان در مقابله با ظلم و تعدی اشراف و سرمایه‌داران بود. در این میان، لاهوتی و فرخی متأثر از تعلیمات مارکسیستی بیش از دیگر شعرا این مفهوم را مورد نظر قرار داده‌اند. سید اشرف گیلانی نیز توجه ویژه‌ای را در شعر خود نسبت به تهیدستان و رنجبران مبذول می‌دارد. لاهوتی با مطرح کردن کارگران و دهقانان

به‌عنوان خالقان و صاحبان محصولاتی که توسط آنها تولید می‌شود، «حق» مالکیت و استفاده از این محصولات را توسط طبقات بالای جامعه بر نمی‌تابد:

غله و جنس چو از زارع و از کارگر است به چه حق، مالک و ارباب نمایند انبار
(لاهوئی، ص ۲۹)

دست از تو، کار از تو، خاک از تو، آب از تو مفتخورها پس چه حق دارند دیگر، ای دهاتی
(همان، ص ۳۴)

فرّخی نیز به تعدی سرمایه‌داری بر طبقه کارگر اعتراض می‌کند و خواستار درنظرگرفتن حقوق این طبقه می‌شود:

آنچه با کارگر سرمایه‌داری می‌کند با کبوتر، پنجه باز شکاری می‌کند
می‌برد از دسترنجش گنج اگر سرمایه‌دار بهر قتلش از چه دیگر پافشاری می‌کند
(فرّخی، ص ۶۳)

عارف نیز در این زمینه می‌گوید:

چه‌ها گذشت ز زلفت به دل چه می‌دانی به‌کارگر چه ز سرمایه‌دار می‌گذرد
(عارف، ص ۲۳۹)

از جمله حقوقی که از رنجبران دریغ شده، سواد است؛ لاهوتی سواد را ابزاری جهت غلبه بورژوازی بر دهقانان و زحمتکشان می‌داند:

سواد، اسلحه دست صنف حاکمه بود نمی‌رسید به دهقان، مگر جفای سواد
سواد باغ صفا بود و خلق زحمتکش نداشت حق که برد بهره از صفای سواد
سواد خادم فعال بورژوازی بود اسارت فقرا بود مدعای سواد
(لاهوئی، ص ۲۷)

اشرف برخلاف فرّخی و لاهوتی، از منظری دینی، حق زارعان و تهی دست‌انرا مورد تأکید قرار می‌دهد:

پیغمبرِ مکرم، آن هوشمند و بارع
فرمود حاصل زرع باشد حلال زارع

یعنی ز زارعین است محصول این مزارع

و ادامه می‌دهد:

افسوس حق زارع امروز پایمالست

حاصل از این ادارات فریاد و قیل و قال است

گویا که خون مکت بر مالکین حلال است

(اشرف، صص ۲۲۸-۲۲۷)

وی در جایی دیگر می‌نویسد:

عدل و انصاف را مستحقیم

ما رعایا امانات حقیم

(همان، ص ۴۳۹)

در این شعر حق در هر دو معنای اسنادی و تملیکی آمده است؛ در مصرع اول «حق بودن» رعایا مورد نظر است اما در مصرع دوم صحبت از «حق داشتن» آنها می‌شود.

شعرای این دوره، پاسخ کارگران و دهقانان و رنجبران را به اجحاف وارده از سوی سرمایه‌داران و مالکان، و نادیده انگاشتن حقوق آنها را هر یک به طریقی مدّ نظر قرار می‌دهند؛ لاهوتی، بیداری رنجبران از خواب غفلت را می‌طلبد:

تا چند ز حق خویش محروم؟

ای رنجبر فقیر معصوم

تا کی به مرارت و مذلت

بیدار شو، بس است غفلت

(لاهوتی، ص ۱۱۲)

و در ادامه، انقلاب را درمان این درد تشخیص می‌دهد:

با رشوه حقوق دیگران را؟

تا کی وزرا کنند پامال

حلقوم فساد مهتران را

ای پنجه انتقام، بفشار

در سایه خویش کهتران را

ای پرچم انقلاب بپذیر

(همان، ص ۲۶)

فرّخی نیز در خطاب به توده، او را به تلاش در پی حقوقش تشویق می‌کند:

در کف مردانگی شمشیر می‌باید گرفت حق خود را از دهان شیر می‌باید گرفت

حق دهقان‌را اگر مَلّاک، مالک گشته است از کَفَش بی آفتِ تأخیر می‌باید گرفت
(فرّخی، ص ۷۲)

او نیز همچون لاهوتی، انقلاب را راه مناسبی برای اعادهٔ حقوق از دست‌رفته
می‌بیند:

آنان که ز خون دو دست رنگین کردند آزادی حق خویش تأمین کردند
دارند در انظار مَلّ حق حیات آن قوم که انقلاب خونین کردند
(همان، ص ۲۱۶)

اما اشرف با اشاره به محروم شدن رنجبران از حقوقشان، خواستار صبوری و
امیدواری آنها به خداوند رزّاق می‌شود:

ای رنجبر فقیر و مغموم
تا کی شوی از حقوق محروم
ای زارع بینوای مظلوم
رزّاق تو رازق حمید است

(اشرف، ص ۲۷۳)

عشقی نیز از جایگاه یک نویسنده و شاعر خطاب به عوام که از آنها به «کلاه
نمدیها» یاد می‌کند، آنها را به کمک برای پی‌گیری حقوقشان می‌طلبد:

رو بگو این نکته بر عوام نماها کله تراشیده‌ها، چاک قباها
حق شما را کنند ضایع و پایمال گر که نباشد قیام و کوشش ماها
کوشش ماها، پی حقوق شماهاست به که بماها، کمک کنید شماها

(عشقی، ص ۳۱۷)

عشقی در یادداشتی که بر این شعر می‌نویسد، از اشخاصی که فرصت دارند،
استدعا می‌کند «این ابیات را در قهوه‌خانه‌ها و گذرگاههای عمومی بخوانند تا
مخاطبین ابیات مستحضر شوند.»

حقوق زنان و توجه به وضعیت آنان به‌عنوان «نیمی از ملت» و رهایی از ستمی

مضعف که بر آنها می‌رود، بخشی دیگر از توجه به حقوق انسانی افراد در شعر این دوره است؛ لاهوتی با تأکید بر حضور اجتماعی زنان غربی در جامعه در مقایسه با زنان شرقی (ایرانی) می‌نویسد:

آزاد شد جهان و تو در پرده‌ئی هنوز بگذشت صد بهار و تو پژمرده‌ئی هنوز
زنهای غرب در سر کار حکومتند در دست مرد شرق تو برده‌ای هنوز
(لاهوتی، ص ۷۵)

و در جایی دیگر می‌گوید:

پس کی تو این نقاب ز رخ دور می‌کنی کی ترک این اسارت منفور می‌کنی؟
با مرد همسری تو، کی این حق خویش را ثابت به آن ستمگر مغرور می‌کنی؟
(همان، ص ۱۰۶)

اشرف سؤالی را در همین زمینه مطرح می‌کند:

چه شد که اسم نساء کمتر از رجال شده حقوق مادر بیچاره پایمال شده
(اشرف، ص ۳۴۶)

اشرف، تلاش زیادی دارد تا با استناد به آیات و روایات در اسلام به اعاده حقوق غصب شده زنان از جمله حق تحصیل آنان بپردازد؛ چنین است که از زبان پیامبر در خطاب به اعراب جاهل چنین بیان می‌کند:

هر زنی دارد تقاضای حقوق دختران هستند دارای حقوق
(همان، ص ۴۹۱)

و در جایی دیگر می‌گوید:

روز نشاط عالم است، ای دخترک بیدار شو وقت بلوغ آدم است، ای دخترک بیدار شو
فرمود ختم مرسلین تحصیل علم و خط و دین از بهر نسوان الزم است، ای دخترک بیدار شو
(نقل از خارابی، صص ۱۸۳-۱۸۴)

اشرف برقراری مشروطه را تحوّل مثبتی در جهت همگامی زنان در

تحصیل (به‌عنوان یک حق) با مردان ارزیابی می‌کند:

من بعد دختران همه صاحب‌هنر شوند
در مکتب علوم همه بهره‌ور شوند
اندر حقوق علم شریک پسر شوند

(اشرف، ص ۳۳۸)

عارف نیز در رابطه با زنان و اعاده حقوقشان از مردان چنین می‌گوید:

حقوق خویش ز مردان اگر زنان گیرند در این میان من و صد دشت زن سپاه من است

(عارف، ص ۲۱۲)

جودی از شعرای گمنام دوره مشروطه نیز امیدوارانه درباره حقوق زنان چنین

می‌گوید:

پیش از این گر قدر زن مجهول و نامعلوم بود پیش از این گر حق زن پامال در این بوم بود
این گل زیبا اگر در بوستان مغموم بود نوبت آسایش و اقبال نسوان می‌رسد
روزی آخر شام شوم غم به پایان می‌رسد

(فخرایی، ص ۹۸)

استفاده گسترده از واژگانی چون «حقوق خود»، «حقوق خویش»، «حقوق خویشان»، «حقوق ما»، «حقوق شما»، «حقوق ملت»، «حقوق خلق» در شعر این عصر، بار تملیکی مفهوم حق را به وضوح به نمایش می‌گذارد. این تحول در معنای حق، به عنوان اولین گام در طرح مطالبات سیاسی و اجتماعی، راه را برای استقرار قانون به عنوان محدودیتی بر خودسری‌های پادشاه باز می‌کند؛ قانونی که خود در جهت پاسداری از حقوق افراد پا به عرصه می‌گذارد.

«قانون» در شعر مشروطه:

از ویژگی‌های حکومت‌های استبدادی این است که دولت، (و در تحلیل نهایی فردی که در رأس دولت قرار دارد) در مقابل ملت هیچ‌گونه تعهد و مسئولیتی ندارد؛ یعنی نظامی که در آن، اساس حکومت بر بی‌قانونی است. به این معنی، «قانون» و مقررات موجود فقط تا زمانی نافذند که مستبد کل، یا گماشتگان

او، صلاح خود را در آن بدانند. اما «قانون» و «ضابطه» می‌تواند در هر لحظه زیر پا گذاشته شود و «قانون» دیگری جای آن را بگیرد. به این ترتیب اگر چه در جوامعی که در آن، حکومت قانون حکم فرماست، ممکن است گاهی قانون، نادیده گرفته شود، اما اصل و اساس بر این است که احترام قانون حفظ گردد و هیچ‌کس نتواند مطابق رأی و میل شخصی خود رفتار کند و هر روز نیز آن را تغییر دهد یا زیر پا گذارد. (کاتوزیان، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی ۱۳-۱۲) در ایران نیز در طول تاریخ هیچ‌گونه قانون یا سنت بنیادین غیرقابل نقضی که جان و مال و کار افراد را به شکل معقولی، امن و پیش‌بینی‌پذیر سازد وجود نداشته است. (همو، تضاد دولت و ملت، ص ۱۱۶)

انقلاب مشروطه و خواست قانون به عنوان سرسلسله مطالبات مردمی، گسستی در سنت دیرپای استبداد در ایران به وجود آورد. به این معنا که مشروطه‌خواهان، وجود قانون را مانعی در راه خودسری‌های شاه و اطرافیان و عاملی در جهت تحدید قدرت درباریان و تحت قاعده درآوردن روابط و مناسبات داخلی و خارجی به‌شمار می‌آوردند. قانون به نزد مشروطه‌خواهان به عنوان مجموعه‌ای از احکام مدوئی مورد نظر بود که سلیقه‌های شخصی در آن راه نداشته باشد. مطالبه قانون به عنوان اصلی‌ترین و جدی‌ترین خواست مردم مشروطه‌خواه در جریان مشروطیت مطرح است.

فهمی که از قانون در شعر این دوره وجود دارد بسیار ناهمگون و متفاوت می‌باشد؛ هر یک از شعرای این دوره از دریچه خاصی به قانون نگریسته‌اند؛ اما آنچه در میان آنها مشترک است فهم آنها از قانون به عنوان مجموعه احکام و قواعد مدوئی است که می‌بایست راهنمای عمل قرار گرفته و از دست اندازی‌های خودسرانه به جان و مال و ناموس مردم جلوگیری کند. برخی از این قواعد پیش از این در شریعت اسلام پیش‌بینی شده بود که این خود راه رسیدن به قانون در مفهوم

جدید را هموار می‌کرد؛ چرا که گردآوری بسیاری از این قوانین شرعی در کنار قوانین عرفی که پیشتر وجود داشت، امکان تشتت و تداخل آنها را از میان می‌برد و یگانه مرجع معتبر برای راهبری جامعه را به دست می‌داد.

با وجود اینکه قانون، مهمترین خواست مشروطه خواهان می باشد اما انعکاس این خواست را در شعر عصر مشروطه، لاقلاً در مقایسه با مضامین دیگر همچون وطن خواهی، مخالفت با دخالت بیگانگان، باستان گرایی، شماتت مردم غافل و دعوت به بیداری، انتقاد از اوضاع سیاسی، اجتماعی و.. کمتر مشاهده می‌کنیم (نک: خاتمی، مضامین سیاسی و اجتماعی) قانون در شعر عصر مشروطه به عنوان ثمره انقلاب مشروطه معرفی می‌شود که حراست از آن ضروری است؛ چنانکه وحید دستگردی قانون را همچون نهالی توصیف می‌کند که در باغ وطن نشسته و از خون رگان وطن پرستان آبیاری شده است، لذا حفظ و حفاظت از آن را ضروری می‌داند:

دست ما کشته در این باغ، نهال قانون رگ ما داده بدین طرفه نهال، آب از خون
گر ببايست که سیراب کنیمش اکنون لیلی ار جان طلبد سهل سپارد مجنون
(وحید، ص ۵۳۴)

اشرف نیز با تشبیه مشروطه به درخت، به برشمردن میوه‌های آن می‌پردازد و در باب نقش قانون اساسی در آن چنین می‌گوید:

مشروطه درختی است پر از میوه و اثمار
عدلیه و انصاف و مساوات وُرا بار
قانون اساسی است در او ناظر هر کار
فرقی به میان غنی و شاه و گدا نیست

(اشرف، ص ۳۱۳)

وحید قانون خواهی ایرانیان را نشان از مترقی بودن آنها و دوری از توحش ارزیابی

می‌کند:

اولین روز که گیتی به ترقی برخاست بر همه ملک جهان پیشقدم کشور ماست
که گلستان جم از خار توخس پیراست عرصه و بام و در از سبزه قانون آراست
(وحید، ص ۵۳۷)

فرخی، رمز پایداری یک ملت را قانونی می‌داند که آزادی ملت در آن، تضمین
است:

چون موجد آزادی ما قانون است ما محو نمی‌شویم تا قانون است
محکوم زوال کی شود آن ملت در مملکتی که حکم با قانون است
(فرخی، ص ۱۷۱)

فرخی در جایی دیگر حاکمیت قانون را شیوه‌ای نو می‌داند که قدرت آن، قادر
است افراد را با وظایفی که دارند آشنا کند:

فکر نویی از برای ما باید کرد وین شیوه کهنه را رها باید کرد
با زور مجازات و فشار قانون ما را به وظیفه آشنا باید کرد
(همان، ص ۲۱۴)

بهار، قانون را مانعی در مقابله با استبداد و عاملی در جهت اعتلای کشور
می‌داند:

ملک تبه گردد از تطاول سلطان دهکده ویران شود ز جور کدیور
ملکی کاو راست عدل و قانون در دست سر بفرزد همی به برج درپیکر
(بهار، ص ۳۵)

بهار با اعتقاد به تقابل قانون با خودکامگی (استبداد)، معتقد است که پادشاه
باید:

بنهاده کارها همه با قانون وز قهر و خشم یافته بیزاری
و آن پادشه که باشد خودکامه باشدش کارکرد بدشواری
(همان، ص ۴۰۶)

به این ترتیب او قانون را در رأس امور و راهنمای عمل می‌یابد:
 دولت و دین هر دو توأمند ولیکن این دو پسر راست عدل و قانون مادر
 مادر باید که پرورد پسر خویش قانون باید که ملک یابد زیور
 (همان، صص ۳۵-۳۴)
 فرّخی برای سامان امور و جلوگیری از تجاوز خودسرانه به حقوق افراد،
 مجازات مجرمان را تنها به حکم قانون مجاز می‌شمارد:

اول به خطا پیشه مماشات کنید قانع چو نشد خطایش اثبات کنید
 اثبات چو شد خطا به حکم قانون بر کیفر آن خطا مجازات کنید
 (فرّخی، ص ۲۱۹)

امیری نیز مجلس ملی و قانون مصوّب آن را در جایگاهی بلند می‌نشانند:
 عقل، مجنون مجلس ملی است هوش، مفتون مجلس ملی است
 صحف هوشنگ و دفتر جاماسب فرع قانون مجلس ملی است
 (امیری، ص ۵۵۸)

و در مورد قانون طلبان می‌گوید:
 طالبان عدل و قانون را ز مرگ اندیشه نیست از برای آن که آب زندگانی خورده‌اند
 (همان، ص ۱۹۷)

فهمی که شاعران این دوره از قانون دارند فهمی مدرن و متفاوت از آنچه به عنوان
 قانون شریعت مطرح است می‌باشد. چنانکه اشرف بر عقلانی بودن قانون و
 تسلیم بودن پیروان تمام ادیان در مقابل حکم قانون تأکید می‌کند و فهم عرفی خود را
 از قانون عرضه می‌نماید:

پیش قانون می‌شود تسلیم با عقل سلیم هر که در باطن مسلمان است، گوئی نیست، هست
 می‌شود آسوده با قانون یهود و ارمنی چون که مذهب تحت عنوان است، گوئی نیست، هست
 (اشرف، ص ۵۳۶)

فرّخی به ستایش تسلیم‌شدگان در برابر قانون می‌پردازد:

با ادب درپیش قانون هر که زانو می‌زند چرخ نوبت را به‌نام نامی او می‌زند
و آن که شد تسلیم عدل و پیش قانون سر نهاد پایۀ قدرش به کاخ مهر سر می‌زند
(فرّخی، ص ۵۹)

فرّخی معتقد است کسانی تسلیم قانون می‌شوند که شیفته عدل و داد هستند:

آنان که به عدل و داد مفتون گشتند تسلیم مقرّرات قانون گشتند

(همان، ص ۱۹۵)

عمری است که بر عاطفه مفتون شده‌ایم از عالم کبر و کینه بیرون شده‌ایم

زانو زده در برابر کرسی عدل تسلیم مقرّرات قانون شده‌ایم

(همان، ص ۲۳۰)

امیری نیز در شعر زیر بر نقش بازدارنده قانون، همچون دین تأکید می‌کند که
این مسئله نشان دهنده تفکیک قانون شریعت از قانون به مفهوم مدرن کلمه در نزد
وی می‌باشد:

از دو چشمم آب یکسو گشته جاری خون ز یک سو

دست و پایم بسته دین از یک طرف قانون ز یک سو

(امیری، ص ۴۴۲)

ضرورت احترام به قانون در شعر فرّخی بیشتر از دیگر شعرای این دوره
خودنمایی می‌کند:

مظلوم کشی طریقه محتشم است قانون شکنی پیشه اهل ستم است

هر سر که به احترام قانون خم شد در مسلک ارباب قلم، محترم است

(فرّخی، ص ۱۷۷)

فرّخی همچنین بر احترام به مجلس به‌عنوان نهاد قانونگذاری تأکید می‌کند:

بر فرض وکیل هم خطاپیشه بود بر جامعه احترام مجلس، فرض است

(همان، ص ۱۸۱)

وحید نیز قانون را پناهگاه خود معرفی می‌کند:

ما مقیم حرم محترم قانونیم مکتب عشق وطن را همه افلاطونیم

(وحید، ص ۵۳۴)

امیری با معرفی کردن وزرا به‌عنوان مجریان قانون به تمجید از آنها می‌پردازد:

وزرا در سپهر دولت و ملک تیر و کیوان و آفتاب و مهند

حامی دین و مجری قانون حارس ملک و حافظ سپهند

(امیری، ص ۱۹۹)

لاهوئی براساس تعلیمات مارکسیستی خود، قانون را ابزاری برای تضمین

برتری و استثمار سرمایه‌داران و ملاًکان در مواجهه با کارگران و دهقانان می‌داند:

شیخ و شه دانی چسان غارت کنند این خلق را؟ این به‌نام دین و آن با زور قانون می‌کند

(لاهوئی، ص ۶۵)

هرچند لاهوئی در مخالفت با منشأ صدور قانون، آن را ساخته و پرداخته طبقه

فراست جامعه برای تحت سلطه درآوردن طبقه فرودست معرفی می‌کند،

باین‌حال، فهمی که او از قانون دارد، فهمی عرفی است. او در جایی دیگر

می‌گوید:

می‌گذارندت چو مس در کوره قانون و دین با خبر از تاج و از دستار باش ای کارگر

(همان، ص ۷۲)

اگر تا پیش از این، احکام اسلامی به‌عنوان قانون شریعت در جامعه به‌عنوان

تنها ابزار محدود‌کننده قدرت حاکمه مطرح بود و روحانیون و مراجع دینی،

صلاحیت صدور این احکام را دارا بودند، با تأسیس مجلس شورای ملی، این

صلاحیت به این نهاد محوّل می‌شود. هرچند که روحانیون در این مجلس، نقش

تعیین‌کننده ای را دارا بودند و نظرات آنها موردتوجه ویژه قرار می‌گرفت

باین‌حال، مجلس نهادی عرفی به‌شمار می‌آمد و قوانینی هم که در آن وضع می‌شد

به‌عنوان قوانینی عرفی در جامعه مطرح بود. امیری در قطعه‌ای که به مناسبت به

توپ بسته شدن مجلس توسط مخالفان مشروطه سروده است، مجلس را نهاد قانونگذاری می‌داند و استبداد را مانعی در مقابل آن معرفی می‌کند:

ای کاخ بهارستان، سقفت ز چه وارون شد ای رشک نگارستان، خاکت ز چه پر خون شد
تو بارگه دادی، کی در خور بیدادی چون کار تو آزادی، افکار تو قانون شد
آوخ که ز استبداد، قانون تو شد برباد تقدیر چنین افتاد، اوضاع دگرگون شد
(امیری، ص ۶۸۴)

او ادامه می‌دهد:

دانای سیاسی کو، قانون اساسی کو؟ آن قدر شناسی کو، و آن عقل و هنر چون شد
آن کمسیون مجلس، و آن لایحه و قانون از کج‌روی گردون، افسانه و افسون شد
(همان، ص ۶۸۴)

ماجرای فتح تهران و تلاش دوباره برای استقرار قانون، بهار را به تمجید از ستارخان به جهت قانون‌خواهی و حق‌طلبی‌اش وا می‌دارد:

ستار غیور ارجمندیت به جاست قانون طلبی و حق‌پسندیت به جاست
از صدمت پا منال و کوتاهی گام خوشبخت نشین که سربلندیت به جاست
(بهار، ص ۱۲۸۸)

بی‌توجهی به قانون و سوءاستفاده‌هایی که از آن در سالهای پس از مشروطه به وجود می‌آید و عدم به سامان شدن امور، شاعر این دوره را آزرده نموده و به اعتراض به این شکل قانون برمی‌انگیزد؛ چنانکه فرخی معترضانه چنین بیان می‌کند:

معنی دولت قانونی اگر این باشد نامی از دولت و قانون به جهان کاش نبود
(فرخی، ص ۴۳)

امیری آنچه را از قانون انتظار دارد در شعر زیر بیان می‌کند؛ او قانون را مجموعه احکام مشخصی می‌داند که امور براساس آنها سامان می‌یابد و در آن، احکام ناسخ و منسوخ راهی ندارد؛ اما با برآورده نشدن این انتظار و در انتقاد از

وضع موجود می‌نویسد:

اگر ندیدی یک جرم را دو گونه جزا وگر شنیدی یک بام را دو گونه هواست
بین در اینجا هم امتزاج خیر و شر است ز لطف قانون هم اختلاط صیف و شتاست
(امیری، ص ۹۳)

عشقی دربارهٔ سوءاستفاده‌هایی که از قانون می‌شود، می‌نویسد:

دزد رهن دزد نادانست، راحت پشت میز دزد دانا، دزدی از مجرای قانون می‌کند
(عشقی، ص ۳۳۵)

خاوری نیز چنین می‌آورد:

مفتخور کرد در این ملک به اسم قانون ظلمهایی که دل شرع از او پر شر است
(خاوری، ص ۲۱۲)

او در جایی دیگر در مورد ناقضان حق و قانون و دورویی آنها چنین می‌گوید:

برای آنکه بگیرند رشوه یک درهم بسا حقوق که گردید پایمال ستم
زدند پای به قانون ز راه ظلم کنون کنند ناله که ای وای نقض شد قانون
(همان، ص ۲۰۲)

وحید نیز از عدم اجرای قانون توسط مجلسیان گله‌مند است:

وکیل رنجبران گنج و سیم و زر اندوخت در این معامله، حال موکلان چون است
به پرده مجلسیان می‌کشند قانون را خدای را به که گویم این چه قانون است
(وحید، ص ۳۹۵)

بهار نیز احمد شاه را مورد عتاب قرار داده و می‌نویسد:

کی سزد از ارتجاعی زاده قانون پروری کی سزد از گرگ، امید شبانی داشتن
(بهار، ص ۳۱۴)

اشرف در نقد جامعهٔ ایرانی و عدم تناسب قانون با حال و روز ایران چنین ابراز

می‌دارد:

ای فرنگی، اتفاق و علم و صنعت مال تو

عدل و قانون و مساوات و عدالت مال تو
نقل عالمگیری و جنگ و جلادت مال تو
حرص و بخل و کینه و بغض و عداوت مال ماست

(اشرف، ص ۲۹۹)

اشرف تدوین قانون و اجرای آن را مبتنی بر عقلانیت در یک جامعه ارزیابی می کند؛ لذا او تحقق قانون را در جامعه‌ای که در آن، جهل و خرافات موج می‌زند، ناممکن می‌داند:

هر عقل که فرمانبر افسونگر و فالست
هر مغز که از چرس به فکرست و خیالست
هر ملک که علمش همگی قال و مقالست
قانون به چنین مملکتی راهنما نیست

(همان، ص ۳۱۴)

او با تأکید بر نقش قانون در اروپا که تضمین‌کننده حقوق مردم می‌باشد، ایران را تهی از این حقوق، و قانون ضامن آن می‌یابد:

مشروطه نوربخش اروپاست، داش حسن
مشروطه شمع انجمن آراست، داش حسن
قانون، حقوق مردم دنیاست، داش حسن
ایران از این حقوق مجزاست، داش حسن

(همان، ص ۳۴۹)

هرچند که بهار، امید به برقراری آزادی از مجرای قانون را که در گذشته پرورانده بود، از دست‌رفته می‌بیند اما همچنان خواستار آزادی است. او در این شعر، قانون را متضمن آزادی مردم معرفی می‌کند:

گفتم مگر به نیروی قانون آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم بر کاغذ آزاد نهاد خامه نتوانم

ای آزادی، خجسته آزادی! از وصل تو روی برنگردانم
(بهار، ص ۳۲۷)

فرّخی نیز امیدوارانه چنین آرزو می‌کند:

خوش آنکه در طریق عدالت قدم زنیم به این مرام در همه عالم علم زنیم
قانون عادلانه‌تر از این کنیم وضع آن‌گاه بر تمام قوانین قلم زنیم
(فرّخی، ص ۳۱)

او برای ناقضان این «قانون عادلانه» مجازاتی سخت در نظر می‌گیرد:

روزی که ز دل بانگ خیردار زنیم صد طعنه به سالار و به سردار زنیم
هر کس که بود ناقض قانون، او را «منصور» بود گر همه، بر دار زنیم
(همان، ص ۲۴۰)

نتیجه:

دغدغه اصلی این مقاله، فهم ایرانیان از دو مقوله «حق» و «قانون» در عصر مشروطه است. موضوع فهم ایرانیان از «مشروطه» و مفاهیم مدرن سیاسی، یکی از موضوعات مورد مناقشه در مطالعات ایران معاصر می‌باشد. ماشالله آجودانی به-صراحت، قائل به "عدم فهم ایرانیان" (در عصر مورد مطالعه) از این مفاهیم است. اما، شعر عصر مشروطه به‌عنوان بخشی از تجربه زبانی ایرانیان از مفاهیم سیاسی مدرن که خود درون تجربه تاریخی وسیع‌تری قرار می‌گیرد، نشان دهنده دریافت درست توده‌های مردم- و نه تنها روشنفکران این عصر- از مفاهیم سیاسی مطرح شده در این عصر می‌باشد. هرچند که ممکن است با رجوع به آثار برجای مانده در این عصر مواردی نیز یافت که این مفاهیم در معنا و مفهوم سنتی خود به‌کار گرفته شده باشند، اما این به‌معنای فقدان این مفاهیم در اندیشه و آثار شعرا و نویسندگان این عصر نیست. لذا طرح تعبیری چون «تقلیل مفاهیم» توسط ایرانیان و به‌عنوان «عدم فهم درست» از آن مفاهیم خود ناشی از فهم نادرست از

ایرانیان عصر مشروطه است.

"حق" و "قانون" به عنوان دو مفهوم سیاسی مطرح شده در شعر عصر مشروطه در معنایی مدرن به کار گرفته شده‌اند. در وضعیت استبدادی جامعه که اساساً حق سیاسی و اجتماعی خاصی نمی‌توان برای کسی متصور بود، «حق داشتن» مردم و آگاه کردن مردم به این «حق»، مهمترین مانع در خودسری‌های پادشاه مستبد بود. این آگاهی از «حق داشتن» بود که «قانون» را به عنوان یک «حق» و تضمین‌کننده اجرای حق به سلسله مطالبات مردمی در انقلاب مشروطه مبدل کرد. قانون در فهم سیاسی ایرانیان در انقلاب مشروطه، مجموعه احکام و اصول مشخص و مدوئی بود تا راه را بر احکام ناسخ و منسوخ ببندد. این نگاه به قانون، نگاهی عرفی بود، هرچند که قسمتی از منابع این قانون در شرع قرار داشته باشد. در طی عصر مشروطه، ابعاد گوناگون و تضمینات مختلف این دو مفهوم در اشعار شاعران این عصر تاریخی بیان شده و در ارتباطی وثیق با شرایط و مسائل جامعه ایرانی قرار گرفته است.

پی‌نوشت‌ها :

- ۱- منظور از این تجربه‌های تاریخی تلاشهایی است که پیش از انقلاب مشروطه از سوی مصلحانی همچون قائم مقام فراهانی، امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار و... در جهت محدود کردن قدرت خودسرانه پادشاه صورت می‌گرفت. این تجربه‌های تاریخی که خود مبتنی بر فهم سیاسی مدرن این مصلحان بود، «زمینه‌ای را فراهم آورد که شعر عصر مشروطه در آن به ظهور رسید.
- ۲- البته در سنت عرفان ایرانی، مفهوم «حق» به معنایی که در دوران مدرن، شکل تملیکی پیدا کرد مطرح بود. برای نمونه «حق دوستی» در کیمیای سعادت از جمله حقوق افراد محسوب می‌شد. (منوچهری، اندیشه سیاسی) همچنین حسن جعفری تبار در مقاله‌ای با عنوان «شرح حق پایان ندارد همچو حق» به بررسی «سیر تاریخی تقلیل مفهوم حق از عدالت به مالکیت» پرداخته، و در این میان به ذکر نمونه‌هایی در سنت و فقه اسلامی اشاره داشته که در آنها «حق» در معنای مالکیت به کار گرفته شده است. (جعفری تبار، صص ۱۲۰-۸۵) آنچه در این جا مورد نظر ما است "حقوق سیاسی" و اجتماعی

افراد می باشد که در عصر مدرن مورد توجه قرار گرفته است.

منابع:

- آجودانی، ماشالله، *مشروطه ایرانی*، چاپ هشتم، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۶.
- _____، *یا مرگ یا تجدید (دفتری در شعر و ادب مشروطه)*، چاپ چهارم، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۷.
- آرین پور، یحیی، *از صبا تا نیما (جلد ۲)*، انتشارات زوآر، تهران، ۱۳۷۵.
- اشرف، جاودانه، سید اشرف‌الدین (گیلانی) (نسیم شمال)، *گردآورنده و مدون: حسین نمینی*، نشر کتاب فرزاد، تهران، ۱۳۶۳.
- امیری، دیوان کامل ادیب‌الممالک فراهانی قائم مقامی (امیری)، به تصحیح و حواشی و اهتمام حسن وحید دستگردی، چاپ کتابفروشی فروغی، ۱۳۵۵.
- امین پور، قیصر، *سنت و نوآوری در شعر معاصر*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- براون، ادوارد، *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*، ترجمه محمد عباسی، نشر کانون معرفت، تهران، ۱۳۳۶.
- بهار، محمدتقی، *دیوان ملک الشعراء بهار (جلد ۲)*، به کوشش مهرداد بهار، چاپ پنجم، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸.
- جعفری تبار، حسن، «شرح حق پایان ندارد همچو حق (گفتاری در سیر تاریخی تقلیل مفهوم حق از عدالت به مالکیت)»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۷۲، ۱۳۸۵.
- جهانبگلو، رامین، *موج چهارم*، ترجمه منصور گودرزی، چاپ سوم، نشر نی، تهران، ۱۳۸۳.
- خاتمی، احمد، «مضامین سیاسی و اجتماعی در شعر مشروطه»، *فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران*، سال پنجم، شماره ۱۸، ۱۳۸۰.
- خارابی، فاروق، *سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۰.
- خاوری، زندگی‌نامه خاوری کاشانی (سید احمد فخرالواعظین)، گردآورنده: حسن نراقی، انتشارات گوتنبرگ، تهران، ۱۳۵۶.
- راسخ، محمد، «حق و تکلیف در عصر قدیم و جدید»، *بازتاب اندیشه*، شماره ۳۳، ۱۳۸۰.
- _____، «مدرنیته و حقوق دینی»، *نامه مفید*، شماره ۶۴، ج ۳، ش ۲، ۱۳۸۶.
- عارف، دیوان عارف قزوینی، به اهتمام عبدالرحمن سیف‌آزاد، چاپ ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- عشقی، کلیات مصور میرزاده عشقی، به کوشش علی‌اکبر مشیر سلینی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.

- فخرایی، ابراهیم، گیلان در قلمرو شعر و ادب، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۶.
- فرّخی، مجموعه اشعار فرّخی یزدی، تدوین: مهدی اخوت و محمدعلی سپانلو، نشر نگاه، تهران، ۱۳۸۰.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی، تهران، ۱۳۸۱.
- _____ اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ نهم، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۲.
- _____، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.
- لاهورتی، کلیات ابولقاسم لاهوتی، به کوشش بهروز مشیری، انتشارات توکا، تهران، ۱۳۵۷.
- منوچهری، عباس، «اندیشه سیاسی در روایت پارادایمی»، پژوهش نظری، شماره ۶، پاییز، ۱۳۸۸.
- _____، «مفهوم حق در روایتی پارادایمی»، مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۹، ۱۳۸۶.
- وحید، حسن، دیوان وحید دستگردی، به کوشش س. وحیدنیا، بی‌جا، ۱۳۷۴.